

فرایند نوستالژی و مؤلفه‌های آن در اشعار فنائی

م. ی. طلعت طاهر حمد علی
دانشگاه صلاح الدین / دانشکده‌ی زبان
talat.hamadali@su.edu.krd

چکیده

این مقاله پژوهشی است درباره‌ی نوستالژی و مؤلفه‌های آن در اشعار فارسی شاعر سنت‌گرای معاصر، فنائی. نوستالژی یا غم غربت امروزه با گرایشی روانشناختانه در نقد ادبی از جایگاه و اهمیت والایی برخوردار است. غربت و یادکرد گذشته‌های دور و نزدیک و حسرت بر سپری شدن ایام وصال، مرگ اندیشی و ترس از پیری و خاطره‌ی جمعی تاریخی از مضامین بارز شعر فنائی به شمار می‌آیند. در این پژوهش سعی بر آن شده است که جدای از نگاهی گذرا به شرح حال فنائی در آیینیه‌ی ادبیات فارسی به چیستی نوستالژی و مؤلفه‌های آن در اشعار فارسی فنائی پرداخته و انواع نوستالژی فردی و جمعی مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

واژه‌های کلیدی:

فنائی، نوستالژی، فردی، جمعی، غم غربت، حسرت

فرایند نوستالژی و مؤلفه‌های آن در اشعار فنائی

پیشگفتار

فنائی به عنوان یکی از شاعران برجسته زبان و ادبیات کردی به تبعیت از شاعران نامی فارسی زبان همچون حافظ و سعدی اشعاری نغز به زبان فارسی سروده است که بیانگر چیره‌دستی و مهارت شاعر در کاربرد صنایع لفظی و معنوی است که در آن سوز و گدازهای عاشقانه و عارفانه، ایام غربت و دوری یار و جفای روزگار را به زیبایی به تصویر کشیده است. نوستالژی یا غم غربت با تاریخچه‌ای که در علم پزشکی دارد، یادکرد گذشته و حسرت بر روزگار از دست رفته است که این حس، خودآگاه یا ناخودآگاه در اشعار فنائی تداعی پیدا می‌کند و در آن جدای از شرح فراق و دوری از معشوق به وصف زیباییهای ایام وصال نیز می‌پردازد. شاعر پیوسته از گذشته‌ی دور یا نزدیک خود سخن به میان می‌آورد و شور و شوق خود را به آن ابراز می‌نماید. این غم غربت و ترس از پیری، مرگ اندیشی و از دست دادن نزدیکان تداعی کننده‌ی انواع مفاهیم نوستالژیک در اشعار فارسی فنائی است که در دو نوع فردی و جمعی تقسیم بندی می‌شود، یاد و خاطره‌ای از گذشته فردی که گاهی آنی و موقت است و گاهی مستمر و در تمام طول اثر و اشعار به وضوح دیده می‌شود.

جای بسی تأسف است که تا به حال در باب بررسی اشعار فارسی فنائی هیچ پژوهش علمی به انجام نرسیده است و این

پژوهش را می‌توان سرآغازی برای تحقیق و بررسی بیشتر در اشعار فنائی قلمداد کرد. از طرفی دیگر مفهوم نوستالژی اگرچه در میان آثار برخی از نویسندگان مدرن کردزبان و مدرنیته به چشم می‌خورد اما تا به حال کمترین مقاله علمی درباره‌ی نوستالژی و انواع آن نگاشته شده‌است. سعی و کوشش پژوهشگران و محققین کردزبان متکی بر آثار ترجمه شده از زبانهای انگلیسی، فرانسوی و فارسی است. با نگاهی اجمالی درباره این واژه و اصطلاح درخواهیم یافت که در نزد نویسندگان عرب نیز با معادل الاغتراب و الغربة و الحنین مباحث و پژوهشایی نگاشته شده است ولی تمام زوایا را مورد بحث و بررسی قرار نداده‌اند. امید می‌رود که طی تحقیقات آتی، پژوهشگران با کنجکاوی بیشتر و ارائه‌ی فرضیات در باب نوستالژی به بررسی انواع آن در اشعار شاعران پرداخته و ناگفته‌های این تحقیق را نمایان و مورد بحث و بررسی قرار بدهند.

فنائی در آیین‌های ادبیات فارسی

نام کامل فنائی، ملا عبدالله فرزند ملا مصطفی فرزند ملا صالح فرزند ملا علی از نوادگان سلیمان پاشای بابان و اهل شهر سلیمانیه است. در گذشته نیاکان فنائی به ایران مهاجرت کرده و در آنجا اقامت نموده‌اند. شاعر سال ۱۹۳۲م در روستای گلوان از توابع شهر سردشت ایران چشم به دنیا گشوده و در سال ۲۰۰۴ میلادی و در سن ۷۲ سالگی دارفانی را وداع گفته است. بنابر دیباچه دیوان فنائی و به نقل از خود شاعر که شرح حال و زندگی خویش را بازگو نموده است در سنین شش تا هفت سالگی نزد پدرش قرآن کریم و گلستان سعدی را آموخته است و سپس به درگاه پیر شیخ محمد

عثمان سراج الدین دوم تمسک جسته و در نخله طریقت نقشبندی قرار گرفته است و سپس به عنوان کاتب شخصی پیرنقشبندی منسوب می‌گردد. بنابر شواهد شعری و ثبت وقایع و رویدادها، فنائی به مدت ۴۲ سال از گنجینه معنوی مرشد و پیر خویش فیض برده و در این راستا به مراتب اعلیٰ شهود و عرفان و تصوف نایل آمده است. تخلص شاعر در آغاز "غریق" بوده است بعد از مدتی که عشق و محبت حقیقی در روح و روانش جاری می‌گردد تخلص "فنائی" را برای خود برمی‌گزیند (کاتب، ۲۰۰۶: ۱۳-۸).

برحسب دیوان در دسترس، فنائی جدای از زبان کردی به زبانهای عربی، فارسی و ترکی نیز آشنایی کامل داشته و اشعاری نغز به کردی و زبان فارسی سروده است؛ اشعاری که می‌توان در زمره آثار محوی، نالی، مولوی، حافظ، سعدی و مولانا قرار داد. شاعر معاصر سنت گرا که در تاریخ ادبیات کردی و شاعران پارسی گوی کمتر از اشعار و شرح حال و زندگانش سخن به میان آمده است شاعر است با سبک و سیاق کلاسیک البته در برگیرنده‌ی اصطلاحات و واژگان مألوف که بیشتر شبیه به غزلیات دوره سبک بازگشت ادبی است. اشعار فارسیش دربرگیرنده مضامین عاشقانه، عارفانه، اخلاقی و میهن پرستی است. عشق به معشوق دوری از یار، حسرت روزگار گذشته و گلایه از روزگار در میان اشعارش به وفور به چشم می‌خورد.

طبق یادداشتهای فنائی، گویا گاهی اشعاری را سروده و آنرا در صفحه‌ای نگاشته است برحسب تصادف روزی پیر شیخ محمد عثمان نقشبندی طبق روال و عادت دیرینه خود ابیاتی از اشعار

فنائی را خوانده و سپس از وی چنین سؤال می‌کند: ((نکند که این اشعار سروده خودت باشد؟ چرا که این اشعار بسیار دلنشین و زیبا سروده شده است و به اشعار سعدی، حافظ و خمسه‌ی نظامی شباهت دارد)) (همان: ۴). این غزل با این بیت آغاز شده است:

ئه‌ی شاه‌ی خوبان تا به‌که‌ی مات و کز و ئاواره بم
خه‌سته و هیلاکی ژیری ئه‌م بن بار و ئه‌و سه‌ر باره بم
(همان: ۴)

معنی: ای شاه خوبان تا به‌کی مات و مبهوت و نحیف و آواره باشم، خسته و درمانده‌ی زیر این بار و آن سر بار باشم.

بنابر شواهد شعری و گفتار پیر نقشبندی، فنائی در غزلسرایي از مضامین و سبک و سیاق سعدی و حافظ متابعت کرده است و تحت تأثیر این شاعران بلندمرتبه قرار گرفته است. فنائی در اشعاری دیگر به زبان فارسی اینچنین استادی خویش در سرودن اشعار فارسی را به خدمت پیر نمایان می‌سازد و می‌گوید:

من دل سپرده تا کی ز کمین تنگنائی
بکشم ز سینه آه و بخورم غم جدایی
(همان: ۵)

استقبال و تشویق مرشدش سبب شده‌است که فنائی با آغاز صفحه‌ای نو در زندگانی خویش اشعاری به فارسی بسراید، اشعاری که اگرچه تحت تأثیر شاعران فارس سروده شده است، اما از تقلید به دور است و سوز و گدازهای روحی و عرفانی در مسیر طریقت را به زبان آورده و در قالب غزل و رباعی و فرد به شعر کشیده است.

فنائی بر طبق عادات و اصول دیگر شاعران کردزبان جدای از زبان کردی که نمونه‌ی بارز اشعارش می‌باشد در سرودن اشعار به زبان فارسی چیره‌دست و مجرب و ماهر است. علت بیان این سخن، وجود ابیاتی است که استادی خویش را به رخ همگان می‌کشد و در آن به نگارش نامه با رمز و اعداد به زبان فارسی پرداخته است؛ هنری که ذوق و طبع سلیم و توانایی کافی و وافی می‌طلبد و از عهده‌ی کسی برآمده که به فنون و بلاغت ادبی و پیچ و خمهای زبان و ادبیات فارسی آشنایی کافی داشته باشد. اوج هنرنمایی فنائی در جواب بیت زیراست:

آحاد می نرسد لیک میرسد عشرات
مآت میگذرد الف خم شود سوی راست

(همان: ۲۸)

فنائی با الهام از بیت فوق باری دیگر اشعاری بر همین سبک و سیاق برای کردزبانان و نگارش نامه‌ی سری و رمزار می‌سراید که به تبعیت از زبان فارسی است:

تا که کان ناگه‌ن به خه‌ت ئه‌مما سه‌دانی پی ده‌گات
وه‌ک هه‌زاریش پی ده‌گات و ده‌رده‌چی ملکه‌چ به پاست
زولفی لوولت که وه‌کو شه‌قله له‌سه‌ر خه‌رمه‌نی پرووت
قه‌وس و سه‌همیکه له دل نه‌ک به وه‌تر به‌لکو به جووت

(همان: ۲۸۰)

فنائی چنان تحت تأثیر اشعار سعدی و حافظ قرار گرفته است که جدای از مضامین، اصطلاحات رایج در غزلیاتشان همچون برق، رخ، گلرخان، شمع مجلس، می و ساقی و مطرب، سرایرده‌ی ناز،

بلبل چمن، صبا، غنچه‌ی شکربار، تخم محبت، محرم راز و ... را که به وفور در لابه‌لای ابیات دیده میشود با هنرنمایی تمام در اشعارش آورده است و تشبیهات و استعارات بدیعی خلق کرده است که جمله این مفاهیم، رنگ و بوی عاشقانه و عارفانه دارد.

فنائی در اشعاری به استقبال غزلیاتی از سعدی و حافظ و اشعار فارسی پیر نقشبندی رفته است و بر این غزلها تخمیس به زبان فارسی سروده است. با نگاهی گذرا به این ابیات بر همگان واضح و مبهرن می‌گردد که این ابیات چندان تفاوتی با اشعار بزرگانی چون سعدی و حافظ ندارد. بنابر شواهد شعری موجود در دیوان، شاعر ابیاتی در قالب تخمیس بر یک غزل سعدی سروده است که در باب دوری از معشوق و هجران یار سروده شده است و این ابیات دلیل و برهانیست بر اینکه فنائی علاقه شدیدی به اشعار سعدی داشته است:

ای جان جانان تابکی این ننگ بی فرجام را
تا کی ز هجرانش کشم بار غم ایام را
بدرود جان گفتند بسی بهتر ز نقد خام را
(برخیز تا یک سو نهیم این دل ارزق فام را
بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوی نام را)
اوقات ناهنجار ما هر دم بسأستی میرود
این نجم نحس طالع‌م از بام پستی میرود
یار وفادارم کجا تا نقد هستی میرود
(هر ساعت از نو قبله‌ای با بت پرستی میرود
توحید بر ما عرضه کن تا بشکنم اصنام را)

(همان: ۲۸۶)

جدای از این فنائی، به اشعار حافظ با نگاه بصیرانه نگریسته و ضمن ابراز علاقه تخمیزی بر غزلی از حافظ سروده است که در باب وصل و هجران از دلبر و واژگونی بخت عاشق و روی گردانی معشوق سروده است که در آن عاشق خود را بینوا و رسوای زمانه می‌پندارد، دیربست که آرزوی وصال یار در سینه‌اش آتش غوغای فراق شعله کشیده است و عمری است که وی را از پای درآورده است. تمام آرزویش دیدار چشم شهلای دلبر گوهر لعل است. این تخمیس با این ابیات آغاز می‌شود:

روی بنما جان من بر روی والا میرمت
 صف شکن کن لاف را برزلف و سیما میرمت
 چون گدای بی نوا بر خوان یغما میرمت
 (پیر من خوش میروی کاندر سراپا میرمت
 ترک من خوش میخرامی پیش بالا میرمت)
 این تخمیس با این ابیات به خاتمه می‌رسد:
 گرچه ما را ره بسوی گوهر لعل تو نیست
 یاد خاطرخواه ما در خاطر و میل تو نیست
 تا نه پنداری فنائی در وصف خیل تو نیست
 (گرچه جای حافظ اندر خلوت وصل تو نیست
 ای همه جای تو خوش پیش همه جا میرمت)

(همان: ۲۸۶) و (رهبر، ۱۲۸: ۱۳۸۶)

جدای از این اشعار، فنائی اشعار فارسی پیر نقشبند را نیز مطالعه کرده و در جواب شعر فردی از حضرت پیر به فارسی غزلی سروده است که با این بیت آغاز می‌گردد:

شها جانت به گنج دل نهان است
ولی اینجا نه جای جان جان است

(همان: ۲۸۷)

درآمدی بر واژه و اصطلاح نوستالژی

ابتدا بایستی نوستالژی را از لحاظ تعریف واژه و ریشه‌یابی آن و سپس از لحاظ اصطلاح مورد بررسی قرار دهیم چراکه این واژه در میان اصحاب سخن کاربرد اندکی داشته و از لحاظ معنایی و از لحاظ قلمرو کاربرد آن کمتر سخن به میان رفته است.

با مطالعه و تفحص در انواع فرهنگ لغات می‌توان این تعاریف را از واژه نوستالژی استنباط و ارائه کرد. ((دلتنگی برای میهن، رنج فراق و دوری از میهن که بخصوص در نظامیان دور از میهن ایجاد می‌گردد)) (آریانپور، ۳۴۵۱: ۱۳۶۹). ((غم غربت، میل یا اشتیاق شدید و گاه غیرعادی برای بازگشت به جایی یا زمانی که در گذشته یا وصفی احیا نشدنی)) (بهابادی، ۱۲۸۰: ۱۳۸۲). ((حزنی که بواسطه‌ی میل بسیار بیدار دیار خود تولید شود، حب الوطن)) (نفیسی، ۲۴۸: ۱۳۶۷). ((دلتنگی برای میهن، احساس غربت، نوستالژیک، دلتنگ، غریب)) (آریانپور، ۷۳۰: ۱۳۸۱)، ((نوستالژی فرانسوی، دلتنگی از دوری میهن، درد دوری میهن)) (باطنی، ۱۳۷۲: ۱۱۳) در زبان عربی نوستالژی ((معادل الاغتراب، الغربه و الحنین است)) (طاهری نیا، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

بعد از معنای نوستالژی به بررسی اصطلاحی آن می‌پردازیم. ((اصطلاح نوستالژی به معنی غربت، غم بازگشت به وطن و سرزمین اصلی و حسرت گذشته، واژه‌ای فرانسوی از دو جزء

یونانی Nostos به معنی بازگشت به خانه و (Algos (پورافکاری، ۱۰۱۱: ۱۳۸۲). این بازگشت به گذشته، کلمه‌ای است یونانی قدیم و اشاره‌ای به حس آزار و اذیتی که بیمار به آن مبتلا گردیده است. میل به بازگشت به سرزمین و محیط جغرافیایی که همواره ترس آنرا دارد که نتواند دوباره به آنجا باز گردد. زمان نوستالژی، گذشته است و دارای گفتاری گذشته‌خواه است که در آن شخص، خواهان پایداری وجودیت خود در گذشته است چرا که گذشته همواره عصر شکوه‌مندی و سروریست (ئه‌حمه‌د، ۳۹۱: ۲۰۱۵).

نوستالژی در علوم انسانی و فرهنگ‌های مربوط به آن بیشتر ((احساس حسرت برای وطن، خانواده، دوران خوش کودکی، اوضاع خوش سیاسی، اقتصادی، مذهبی در گذشته است)) (آشوری، ۲۴۶: ۱۳۸۱). و (رک به روشنفکر، ۳۰: ۱۳۹۳) میتوان گفت که تاریخ غربت همانند یک پدیده اجتماعی و روانشناسی به انقلاب صنعتی و ورود تکنولوژیهای نوین به بازار بازمی‌گردد که در آن فرد از تمام خصوصیات روحی و روانی به نوعی تهی و خود را همچون موجودی ضعیف، گوشه‌نشین و بی اراده نمایان می‌سازد. جدای از دوری سرزمین در حال حاضر ما در مقابل نوعی دیگر از حس غم غربت قرار داریم که به محدوده مکانی مربوط نیست و بیشتر از دیدگاه پوچگرایانه و نهلیستی به وجودیت و زندگی نگاه می‌کند این غربت حال حاضر شاعران در چهارچوب بعد روحی است نه بعد جغرافیایی (سعید، ۳۴: ۲۰۱۲).

در تداعی این حس غم غربت حواس بینایی و شنوایی و شنیداری و بویایی فعال هستند. شاعر و نویسنده از خاطرات

شفاهی، افسانه و پند نیز استفاده می‌جوید که این خود قدیمی‌ترین نوع بازگویی است و بخشی از خاطرات جمعی است و بدیهی است که ((بازگویی خاطرات موجب می‌شود که خاطرات نهان و مخفی خواه تلخ و خواه شیرین از پنهانی به معرض نمایش همگان گذاشته شود و نوعی ابداع و نوآوری را بوجود آورد که قبل از آن هیچ سروکاری با ادب و هنر نداشته‌اند، بلکه نیمه‌جان و مرده بوده و جانی دوباره به آن داده و از قبل زنده‌تر آن را ابراز می‌نماید)) (حسن، ۲۰۱۲: ۱۱۸).

نوستالژی در قلمرو ادبیات

نوستالژی به عنوان یک رفتار روانی و ناخودآگاه ((از روانشناسی وارد ادبیات و تبدیل به مضمون شعری گشته است. مکتب رمانتیسم به خاطر پیروی از اصول و معتقداتی همچون بازگشت به طبیعت، تأکید بر آزادی از هر محدودیتی، فردگرایی، درون گرایی، عشق، گریز و توجه به افسانه‌های ملی اساطیر بدوی و فرهنگ عامیانه، کشف و شهود و توجه به احساسات و عواطف، بسترگاه اصلی نوستالژی است)) (پروینی، ۱۳۹۰: ۴۵). در ادبیات اغلب اوقات، زمانیکه شاعران و روشنفکران از غربت سخن می‌گویند، سخن از خودبیگانگی و غربتی است که بر آنان مستولی و چیره گشته و به کلی زندگانشان را احاطه و محاصره کرده است و همین احاطه غربت است که در متون ادبی و آثار فکری انعکاس پیدا می‌کند.

با مطالعه‌ی اشعار شاعران فارسی زبان، عرب زبان و کردزبان که بیشترین تأثیر و تأثر را بر روی هم دارند می‌توان این حس

غربت و غم دوری را بوضوح مشاهده کرد و بدین سان تقسیم بندی کرد:

((۱- حس غربت و غم روزگار گذشته‌ای که حاصل دوری از وطن، سرزمین و محدوده جغرافیایی است که به اجبار و گاهی بر حسب میل و رغبت شخصی با آن مواجه می‌شوند.

۲- حس غربت روحی و روانی که در روان شاعران و روشنفکران پیوسته بدون هیچ فاصله و اختلاف کلانی و محدوده‌ای در پستان، دوان است و آنان را گریبانگیر خود ساخته است)) (تاهیر، ۲۰۱۱: ۷۴).

ادبیات با زبان، گفتار و تخیل سروکار دارد و روانشناسی نیز از همین زمینه‌ها بهره‌ای غیرقابل انکار می‌برد. ادبیات برای تحلیل محتوا و حتی زبان و تصاویر شاعرانه خویش به روانشناسی احتیاج دارد و روانشناسی به هنر و ادبیات نیازمند است. این همکاری دو جانبه در قرن اخیر، هم به پیشرفت روانشناسی کمک کرده هم به نقد و بررسی متون ادبی (طاهری نیا، ۱۳۹۰: ۱۵۳).

با نگاهی به ادبیات کهن فارسی و کردی و عربی به این مسئله پی خواهیم برد که غربت روح و دوری از سرزمین در میان اشعار اکثر شاعران عاشقانه‌سرا و عارفان رهروی حق مشاهده می‌شود. در این راستا شاعران، ناله‌هایی سر داده و با گله و شکایت از روزگار حال خویش برای تحقق آزادی روحی و اجتماعی و نیل به سعادت و خوشبختی در قالب تجربه‌های عرفانی و غیرعرفانی اشعاری نغز سروده‌اند. غم حاصل از تجربه عرفانی دارای شور و

اشتیاق مضاعف برای رهرو راه حق است و پیوسته در راستای وصول به حق و شهود آن عمل می‌نماید.

در تاریخ ادبیات فارسی و در اشعار شاعرانی چون رودکی، سنایی، عطار، حافظ و مولانا این غم غربت به وفور به چشم می‌خورد. در مقابل در میان ((ادبیات گذشته‌ی عربی نیز نوستالژی به معنای دوری از وطن آمده است که مبنای اصلی شعر شعرای جاهلی، ذکر خلاصه خاطراتشان از وطن و اشتیاق به بازگشت بوده است؛ زیرا که عرب جاهلی در حال جابجایی و کوچ بوده است. در ادوار مختلف ادبیات عربی نمونه‌های فراوانی از افراد غربت‌گزین وجود دارد که راه غربت را در پیش گرفته‌اند. "امرؤ القیس" از جمله شاعران جاهلی است که بیشترین احساس غربت در ابیاتش به چشم می‌خورد)) (حاجی زاده، ۱۳۹۴: ۳).

با توجه به تاریخ نوستالژی و روند سیر آن میتوان گفت که نوستالژی در ادبیات، یک بیماری نیست، بلکه اشاره‌ایست به احساس و حس رمانتیک، غم و دردی که زاده شده است. در ادبیات فرانسه می‌توان آثار نوستالژیک را اینچنین برشمرد: آثار هوگو، بودلر، لامارتین و رمان بیگانه آلبر کامو. در ادبیات انگلیسی می‌توان به آثار شیلی، بایرون و باب رای اشاره کرد. در ادبیات کردی می‌توان به نامه‌های نالی و سالم و برخی از اشعار مولوی کرد و گوران و ناله جدایی هیمن، حسیب قرداگی و اشعار عبدالله سراج اشاره کرد (مامند، ۲۰۱۴: ۴۹-۵۰).

بررسی انواع مؤلفه‌های نوستالژی در اشعار فنائی

راههای برونرفت از پدیده گریز از زمان در حال حاضر دو دسته‌اند: بازگشت به گذشته و چشم دوختن به آینده. دوری از میهن، حبس و تبعید، هجران و فراق دوست از مولفه‌های برانگیزنده حس نوستالژی است، به همین جهت نوستالژی همیشه با خاطره و گذران افکار در گذشته همراه است (طاهری نیا، ۱۷۰: ۱۳۹۰). به‌طور خلاصه مولفه‌های اصلی نوستالژی عبارتند از:

((دلتنگی برای گذشته - گرایش برای بازگشت به وطن و زادگاه - بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت - پناه بردن به آرمانشهر. یادآوری می‌شود که دو عنصر بو و صدا در تداعی گذشته‌ها و به تبع آن در تحریک عاطفه نوستالژی موثر است)) (عالی عباس آباد، ۱۵۷: ۱۳۷۸). جدایی از این با مروری بر شعر شاعران می‌توان از عوامل دیگری در شکل‌گیری نوستالژی یاد کرد که غم و درد پیری، مرگ اندیشی، اسطوره‌پردازی، آرکاتیسم یا همان باستان‌گرایی از این جمله هستند (خزانه‌دارلو، ۱۶۰: ۱۳۹۳). در بررسی‌های جدید ادبی، نوستالژی را به دو گونه فردی یا شخصی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. بر پایه نوستالژی شخصی، شاعر یا نویسنده به دوره‌ای از زندگی فردی خویش نظر دارد اما در نوستالژی اجتماعی موقعیت ویژه فرد برایش حائز اهمیت است بر همین اساس نوستالژی شخصی را می‌توان از نظر زمانی به دو نوع آنی و مستمر تقسیم کرد (نورایی، ۲۸۲: ۱۳۹۲).

((نوستالژی در مفهوم جمعی، خواننده را با خاطرات و رویدادهایی که در گذشته دور یا نزدیک برای شاعر رخ داده آشنا

می‌کند و یادکرد آن از زبان شاعر، دردی همگانی را در اذهان زنده می‌کند. این نوستالژی، حسرت بر دردهای مشترک و قومی است و از مولفه‌های آن اسطوره‌پردازی و باستان‌سرایی و گرایش به آرمانشهر در کنار برخی از کارکردهای زبانی استفاده می‌شود)) (موسوی، ۱۳۸۹: ۱۷۴).

با توجه به انواع نوستالژی حال به بررسی انواع آن و انعکاس آن در اشعار فارسی فنائی می‌پردازیم. همانطور که در این پژوهش آمده است فنائی شاعریست با صبغهی عرفانی و اکثر سروده‌هایش حال و هوای عاشقانه و عارفانه دارد و بدیهی است که با کمک از عنصر عاطفه، جدای از غزلیات با رنگ و بوی دلدادگی و وصل و هجران پیوسته در فکر وطن و سرزمین خود بوده است و در این راستا همزمان با عشق ورزی به معشوق در حسرت روزگار از دست رفته و اوضاع نابسامان وطن بوده‌است. همه این عناصر سبب شده است مؤلفه‌های نوستالژیک در اشعارش بوضوح دیده شود که در ذیل دو مجموعه‌ی فردی و جمعی بدان اشاره و به بحث و بررسی خواهیم پرداخت.

انواع نوستالژی فردی در اشعار فنائی

نوستالژی غم غربت (دوری از وطن)

فنائی شاعریست که در طول زندگانی خویش بارها مهاجرت کرده است در بدو تولدش در غربت و دور از سرزمین و موطن خود بوده است و در پی پیر و مرشدش به مسافرت رفته و هجرت کرده است. در این راستا همواره حس غم غربت، گریبانگیر وی

بوده است و از غربت و دوری وطن مینالد. در بیان شرح دلتنگیهایش در قالب عناصر بدیع، ابداعاتی را خلق کرده است. شاعر، چنان از غم غربت به ستوه آمده است که دیگر هیچ امید رهایی و نجاتی نمیشناسد و در سینه دردی را آشکار ساخته است که زندگانش را به ماتم سرا مبدل و در این میان به دنبال عدالت دادگاهی است. شاعر در ابیات زیر اینچنین حس غم غربت را به تصویر میکشاند:

دلم بگرفت در غربت خداوندا پناهی کو
بجز دست نیاز ما بدرگاه تو راهی کو
و ازین حالت زارم که از جور فلک دارم
ملازی از کجا جویم صلاهی دادخواهی کو
اگر دود درون کس بجایی میرسد آخر
فنائی را دراین ماتم سرا از سینه آهی کو
(کاتب، ۳۵۴: ۲۰۰۶)

فنائی همواره میل به بازگشت به وطن را در دل پرورانده و پیوسته از جور و بیدادگری فلک، شکوه سرداده است. در غزلی تحت عنوان "راه در وطن" چنین حس غربت را به زبان می آورد:

گر میسر آمدم ره در وطن
خلوتی حاصل کنم زین انجمن
تار هم از دست سودای فلک
داد و فریاد زخم بر اهرمن
شکوه پیش قبله‌ی جانان برم
تا رهاند گردنم از قید من

(کاتب، ۲۰۰۶: ۳۴۹)

شاعر در غربت، هیچگونه یار و همدمی نمیشناسد و خود را
بازیچه‌ی روزگار قلمداد کرده و از رقیبان و حسودان چنین یاد
کرده است:

همه در دست حسد ملعبه‌ی روز و شبم
آخر چه توان کرد که مفتون شدم
با هر که نهم راز نهانی به میان
بینم که بسی بیش جگرخون شدم
گر دست دهد باده‌ی چوم رنگ رخت
بینی که فنائی همه میگون شدم

(همان: ۳۴۵)

((یکی از عمده‌ترین مسائل عاطفی که حوزه گسترده‌ای از
تأملات انسان را در دوران ما به خود مشغول کرده است مسئله
وطن است. دسته‌ای با شیدایی تمام از مفهوم وطن سخن می‌گویند
و جمعی نیز برآنند که وطن حقیقتی ندارد، زمین است و آدمیان.
همه جا وطن انسان است و جهان را وطن انسان می‌شمارند. آنچه
مسلم است این است که مفهوم وطن و وطن پرستی در ادوار
مختلف تاریخ بشر و در فرهنگهای متفاوت انسانی وضع و حال
یکسانی ندارد)) (کدکنی، ۱۵: ۱۳۸۰). با این مضامین، فنائی پیوسته
دغدغه ذهنیش غربت و دوری از سرزمینش بوده است، دوری از
یاران وفاداری که از دوری آنها، روح و روانش به ویرانه‌ای تبدیل
شده است:

کی روا باشد از این بیش ز یاران دوری
نرگس مست تو ای دیده تاکی غمازی

آنچه مسموع است از باد صبا دیروزم
سر برآورد ز ویرانه‌ی دل صدآواز

(همان: ۳۲۷)

شاعر در ابیاتی دیگر تصاویر بدیعی از غم هجرت خلق کرده
است:

تا کجا یابم از آن قافله سوراغی را
در یمن یا به ختن یا ز بیابان حجاز
عاقبت جان فنائی کز هجرت میسوخت
گو بیاید کند صیر در این سوزوگداز

(همان: ۳۲۸)

در ابیاتی نغز، غم دوری وطن را در قالب "خاک غربت" به
تصویر کشیده است و همواره در انتظار پیام وصل به معشوق است
شاید که با لطف و کرامت خود باری دیگر به دیدارش نایل آید؛
بشارتی که سجده شکر بجای آورد اگر مرگ و اجل مهلتی دوباره
به وی عطا کند و بار دگر یارش را دربر خویش یابد:

ز خاک غربتم ای دل نسیم جانفزا آمد
پیام یار با هدهد به صد شوق و صفا آمد
اگر پیک اجل مهلت دهد تا روز دیدارش
چنان دانم حیات در بر بی جفا آمد

(همان: ۳۱۸)

فنائی در حین دوری از وطن، سودای دیدار دوستان و یارانش
را در سر پرورانده و خاطرنشان شده است که روزها در غم و
ماتم و شبها نیز گریان و زار از این دوری مینالد. سخنش، تقدیر و

دست قضا است و چشم در راه است تا که مژده وصل و دیدار
یارش به گوشش برسد:

مرا در غربت از یار و دیار دوستان کاریست

که روزم در غم و ماتم شبم در دیده گریان است
ولی دست قضا را جز رضا هرگز علاجی کو
چرا یا چون؟ که تقدیرش همه برجا و احسانست
همان چشم در راهم شب قدری سحرگاهی
رسد آهی به درگاهش که او غفار و منان است
(همان: ۳۰۶)

فنائی در ابیاتی دیگر چنین از غربت و دوری مکانی یاد کرده
است:

در خاک وطن ما هر روزه آفتابی است
در ظلمت شبانگاه رخسار ماهتابی است
در (باتیکوی) ترکان غیر از مقام جانان
هر جا که پا نهادم بحریست یا سراپیست
(همان: ۲۹۵)

شاعر از دست چرخش روزگار و دهر، فغان سرداده و از دلدار
دور از وطنش یاد کرده است وطن و سرزمینی که فنائی به تصویر
کشیده است بازیچه دست روزگار و خسان است که از آنها تحت
عنوان زاغ و زغن یاد میکند:

داد از این حيله گر دهر که او چون زاد است
که تو گویی ز حیل شعبده و شیاد است

یار دلداد من کنون ز وطن دور شده
غوٹ فریاد رسم حالیه در بغداد است
لاجرم حاصل این نقد اجل برباد است
تا در این موطن ما زاغ و زغن در کارند

(همان: ۲۹۷)

تاثیر دوری از سرزمینش چنان در فنائی تاثیر کرده است که
خاطر نشان شده است که تا آخرین نفس دست از ناله و زاری
برنخواهد داشت و از هجرت یاد کرده و امید رهایی را در سر می
پروراند:

تا دم آخر همی نالد دلم
ز آنکه از هجرت به سان بلبلم

(همان: ۳۹۲)

در هیچ جا و مکانی تسلی خاطر نیافته و از زادن و زندگانی
در این دنیای خاکی شکایتها دارد:

بهر جا زین جهان چشمی گشادم
قدم بر خاک در هر جا نمودم
خطایی بر خطاهایم فزودم
ندانم چون کنم بهر چه زادم

(همان: ۳۷۵)

غم و حسرت دوری از معشوق

بخش عمده غزلیات فنائی شرح حال دلدادگیها، عشقورزیها و
بیان لحظات عاشقانه و حسرت بر دوری یار است؛ اشعاری که
گاهی در ظاهری عاشقانه صبغه‌ای از عشق حقیقی دارد و در این

میان از ضدیت و تقابل عقل و عشق سخن گفته است. در قالب یادآوری خاطرات به شرح دوری یار و فراق پرداخته و به درگاه باری تعالی پناه برده و امید وصال را دل پرورانده است. مضامین عاشقانه حجم کثیری از اشعار فنائی را در بر گرفته است که در آن از گذشته و بی وفاییها، غم ایام فراق، برق رخ یار و زیباییهای معشوق یاد کرده تا جاییکه در عشق ورزی، نیست و نابود شده است و بدین منظور هم تخلص فنائی را انتخاب نموده است:

ز جان جان بریدم در غریبی
چه شد جان و دلم از در نیامد

(همان: ۳۱۱)

عشق را میتوان یک احساس ژرف و غیرقابل توصیف انسانی دانست که فرد آن را در یک رابطه دو طرفه با دیگری تقسیم میکند. نوستالژی اغلب میتواند به خاطره‌ای از دوران کودکی و جوانی یا موضوع شخص ارزنده‌ای ربط یابد (کامیاب، ۱۳۹۵: ۱۳۰). فنائی نیز در این رابطه و تقابل عاشقانه پیوسته یاد و خاطره‌ی معشوق را در دل زنده نگاه داشته است و در قالب خاطرات دوران وصال و حسرت بر آن و دل‌باختگی و از خود بیخودی اینچنین بیان میکند:

خمار باده‌ی عشقت چنان مست و بیخود کرد
که تا میدان رستاخیز هوشم نیست با خویشم
ای عزیزم درد و عالم دل شده شیدای تو
ای فدایت جان من دست من و دامن تو

(همان: ۳۹۳)

بر همگان واضح است که علت غالب مضامین ادبیات غنایی ،
هجران و دوری از یار است و معشوق، چه بسا که این مضامین در
اشعار فنائی فراوان است؛ مضامینی که یادی است بر حسرت و غم
دلداگیها و شرح بی وفاییها:

مرا با تو سر و کاریست یارا
چه دانم با که بنمایم مدارا
سر اندر زیر پایت خاک ره شد
ازین شد بر همه کس آشکارا
زخود بگذشتم اول در ره عشق
که بلکه بینم از او من وفا را
فلک دامی نهاد اندر ره ما
فنائی زین رود راه فنا را

(همان: ۲۸۵)

حسرت بر دیدار معشوق و غم وصل جانان شاعر را واله و
سرگشته کرده است که هر لحظه تمنای بازگشتش را دارد و
اینچنین این غم و حسرت دوریش را وصف می نماید:

یار ما دارد نشان سروری
ز آنکه گوهر آمده ازگوهری
پای بوس آیند به درگاهش
از دیار شرق و خاوری

(همان: ۳۹۰)

شاعر آنچنان بی پروا از معشوقش مینویسد که در تک بیتی با
زبانی ساده و بدون هیچ حاشیه‌ای از ارسال نامه و حسرت بر
بوسیدن چشمان یارش چنین می‌سراید:

ای نامه چو میرسی بدستش
از من تو ببوس چشم مستش

(همان: ۳۹۲)

فنائی پیوسته از هجران یار و بی وفاییها روزگار و طالع و
نگون بختی خود سخن گفته است. در این میان زندگانی بدین سان
را مایه ننگ و عار دانسته و در بیانی شیوا و فصیح و در قالب
تشبیهات و استعاراتی چون جان جانان، خورشیدروی، آتش عشق،
تیغ ابرو، تیر مژگان، کف خضاب، گل کمیاب، زلف عنبربیز، جعد
کاکول از یار و معشوق خود یاد کرده است و هر لحظه در انتظار
یک نگاه معشوق است تا بلکه مردگان راه عشق را جانی دوباره و
زندگانی مجدد ببخشند:

۱

ی جان جانان تا بکی این نگ بی فرجام را
تا کی ز هجرانش کشم بار غم ایام را
آتش عشقت چنان افتاده در انجمن
برده از مستان همه خورد و شراب و خواب را
رونق بازار جلادان بشکستن کار کیست؟
تیغ ابرو تیر مژگان و کف خضاب را
دل بدام حلقه‌ی زلفت چنان پیچیده شد
فصل و وصلت را از آن فهمید فصل و باب را

در مطول زلف عنبربیز تو یا مختصر
جعد کاکولت بر آن رخسار جانسار چون مهتاب را
(همان: ۲۸۷)

در خاتمه این غزل نیز شاعر از یار خورشیدروی خود، طلب
دیداری دارد تا که با شراب ناب، جانی دوباره به مردگان ره
عشقش ببخشد. حسرت خویش را چنین نمایان میسازد:

کاش بر ما میزدی خورشید رویت پرتوی
مردگان را باز بنمودی شراب ناب را
(همان: ۲۸۷)

در حسرت دیدار یارش آماده هرگونه فداکاری و جانباختگی
است و جدای از به وصف کشیدن اوصاف معشوقش این آمادگی را
دارد که جانش را نیز فدا بنماید. شاعر پیوسته جویای احوال یار
است و از بیخبری و فراق شکایت کرده است. از همه کس و در همه
جا به دنبال سراغی از یار خویش است و رسوا و واله و شیدا
گشته است:

کس توان گفتن مرا آن دلبر بافی ز کجاست؟
آتش افروز دل و آن جرعه‌ی باقی کجاست؟
تشنه‌ی دشت فراقم کوثر باقی کجاست؟
عاشق مهجور و مقهورم بت ساقی کجاست؟
من که دست افشان ز دنیا واله و شیدای تو
زار مینالم ز عالم تا شوم رسوای تو
(همان: ۲۸۸)

دوری از یار، سبب واژگون بختی و به تباه کشیدن روزگارش
است و صبر و قرار را از وی بر بسته است:

خوش به سامان میبری دل را به دو بازوی زور
واژگون بخت است جانا آنکه از کوی تو دور

(همان: ۲۸۹)

شاعر بر سراپرده‌ی ناز، حسرت خورده و در انتظار نوازش
معشوق است و در این راستا جان و تنش را نثار می نماید:

از سراپرده‌ی ناز ار بنوازی چو منی
جان فیدای دهنـت دل بکـمند مویـت
گر به تیغم زنی ای دوست فنائی گوید
تن ناچیز کنم فدیـه بر آن بازویـت

(همان: ۲۹۴)

عشق، مشخصه بارز اشعار فنائی است و اکثر مضامین
شعریش در باب وصف عشق و اوصاف و حالات عاشق، حسرت
و غم دوری و هجران است و با نگاهی حسرت بار و اندوهگین از
اوقات خوش در کنار یار بودن میگوید و تحت عنوان "شاه خوبان"
از معشوق خویش نام برده است. در این میان اگر به دلنوازی گدای
عاشق بپردازد و از روی کرم و بخشنندگی لطفی عنایت بفرماید،
جانش را قربانی خواهد کرد:

سلامم کردی بر جانت سلامت
زجان و دل دهم رد سلامت
اگر شاهی گدایی را نوازد
بنازد رتبه‌ی فضل و کرامت

تو کز روی کرم یاد از فنائی
بخودی نبودت جای ملامت

(همان: ۲۹۸)

بارزترین حس غربت و نوستالژی را میتوان در غزلی از فنائی یافت که تحت عنوان "در حال فراق" سروده شده است. شاعر از عهد گذشته و روزگار قدیم وصال میگوید و با مطلع "کجایی" در جستجوی یار گمشده خویش است؛ یاری که دیگر در بر او نیست و از زمین و زمان به ستوه آمده است. شاعر دل را به چاه زندانی همانند کرده است که دیگر یارای تحمل و صبرگرفتن فراق را ندارد. این فراق، دل و جان را به انزوا کشانده و آنچه هست تن و جسمی بیش نیست که باقی مانده است. در خاتمه چنین از حسرت دیدار سخن میگوید:

چه گویم از غم هجرت که دل چو چاه زندان است
که صبرم اندرین حال بیرون از طوق انسانست
چه باید کرد در حال فراق دوستان ای دل
اگر چه زنده باشد تن ولی چون کندن جان است
بر یاد روزهای وصل ما را در درون شب
همه شب در درون دل فغان آن عزیزانست
ولی با اینهمه هر دم زباب جود و احسانش
برای روز دیدارش فنائی زار و نالانست

(همان: ۳۰۶)

در کل میتوان گفت در غزلیات فنائی، احساس نوستالژیک و غم دوری از یار بوضوح نمایان است، حسی که تحت عنوان "آتش عشق دلبر" بیان شده است، آتشی که عقل و هوش عاشق را از سر

برون رانده و بدین سان روز و شب در قفس زندانی میسوزد و میگذارد. این هجران و دوری، سالیان سال است که به طول کشیده است و پایان نمی پذیرد:

آتش عشقت ز نو در سینه‌ام آمد پدید
عقل و هوش از سر برفت و صبرم اندر دل پرید
همچو قفس در درون خود سوزم روز و شب
تا چه خواهد کرد با من سوزش و آه حدید
سالها بگذشت در دشت جنون یا هوکشان
کوه و هامون مینوردم تا لب لعـلش مکید

(همان: ۳۱۴)

زخم فراق تنها با جمال چهره جانبخش یار کامیابی یابد؛ یاری که عاشقانش را در تاب و اندوه غم غوطه‌ور و همانند هلال اندر محاق شده است. این احساس در غزلی تحت عنوان "درد فراق" به تصویر کشیده شده است و بر خاطرات ایام وصال حسرت و از فراق و دیوانگی خویش سخن رانده است:

گر بپرسی چونی از درد فراق
وان لی حالا و لکن لا یطاق
روز و شب در تاب و اندوه غمت
می بنالم همچو حال احتراق
تا ز رویت دور گشتم ای صنم
نیک یابی چون هلال اندر محاق

(همان: ۳۲۹)

فنائی با اینکه پیوسته از شرح حال فراق مینویسد اما همچنان به وفاداری معشوقش ایمان دارد، بر این امید است که یار و معشوقش وفاداری پیشه کرده و به دیدارش بازخواهد گشت:

عاقبت یار فنائی ز وفا نگریزد

دامنش گیرم اگر چه مهجور شدم

به فریادم رس ای دلدار جانی

که چون دیوانه در دشت جنونم

(همان: ۳۴۲)

در خاتمه‌ی این مبحث بایستی خاطرنشان شد که حس غم غربت یار و شرح دوری و ایام هجران و فراق در غزلیات فنائی بسامد بسیاری دارد و هرچه که هست غم غربت و احساس نوستالژیک است برای آشنایی بیشتر میتوان به دیوان اشعار فنائی رجوع کرد.

(همان: ۳۶۰ - ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۷)

نوستالژی یاد دوستان و عزیزان

در آغاز این پژوهش و در بیان شرح حال فنائی آمده است که شاعر چندین بار از وطن خویش مهاجرت کرده است و در همین راستا به آستان حضرت پیر تمسک جسته و از عراق به ایران و سپس به ترکیه مهاجرت کرده است. بدین دلیل میتوان گفت یاد دوستان و عزیزان از مضامین مکرر و پربسامد اشعار فنائی است که در احساسی نوستالژی به بازگویی خاطرات دوستان قدیمی و گذشته پرداخته است؛ یادکردی که در روح و روانش تاثیر کرده است. با این یاد از دوستان در حال تسکین درد غم و فراق از دوستان همفکر و عقیده‌اش است. این دلتنگی گاهی برای اعضای

خانواده و گاهی برای دوستان هم مسلک و گاهی برای شاعران هم عصر و شخصیت‌های آن زمان و گذشته بوده است. بدیهی است که زندگی کردن در خارج از وطن و غربت، زمینه‌ای است برای سرودن اشعاری که دربرگیرنده مؤلفه‌های نوستالژیک باشد موضوعی که در میان اشعار فنائی بسامد فراوانی دارد.

فنائی در شرح اکثر غزلیاتش از دوستان و عزیزانش نام برده و در شرحی مختصر در باب هر غزلی و به شیوه نثر از دوستانش یاد کرده است. این اشعار بیشتر نامه‌ها و جوابیه‌هایی هستند که برای برخی از شخصیت‌های دینی، سیاسی، اجتماعی و شاعران نوشته است که این خود از مؤلفه‌های بارز نوستالژی است. حجم کثیری از این یادکردها و خاطرات مربوط به حضرت پیر است که در آن با بیانی شیوا و بلیغ از دیدارهای خود با پیر و شرح اوصاف و مسلک و حسن جمالش، اشعاری بلامتنازع سروده است. پیر در نظر شاعر دلربا و شمع شبستان است و همانند خورشید جهان نورافشانی میکند. این دوست و یار همدم با آنکه در برش است اما همچنان نهان و ناپیدا است و در این محفل، فنائی طفیل کاروان است:

شها جانت به کنج دل نهان است
ولی اینجا نه جای جان جانان است
سرت گردم بیا در دیده جا کن
که جای دلربا و مهوشان است
همانا دیده‌ی دل جای جان است
که او هر دم نهان اندر نهان است
اگر چه هر کجا باشد نباشد

نهان آنجا که خورشید جهان است
گهی هی کن به محمل کاندرین ره
فنائی هم طفیل کاروان است

(همان: ۲۲۹)

در غزلی دیگر تحت عنوان "حضرت دلدار آمد" فنائی از حضرت پیر و زیارت کعبه یاد کرده است و به بازگویی وقایع و واقعه‌هایی پرداخته که به زیارتش مشرف شده است. طبق گفته شاعر، حضرت پیر در گذشته دو بار دیگر از ایران به زیارت خانه خدا تشریف فرما شده است. در این غزل به شرح دوران دیدار با پیر و حضرت دلدار پرداخته و شکرگزار خداوند منان است قبل از آنکه به دیار باقی بشتابد به دیدار حضرت پیر نایل شده است:

دی که در کلبه‌ی ما حضرت دلدار آمد
طالع رفته‌ی من خفته و بیدار آمد
سالها بود که از خلوت وصلش ناکام
تا در این ن تیمه شبم یار بدیدار آمد
مقدمش باد گرامی که ز یمن قدمش
طوطی طبع من امروز به گفتار آمد
من رنجور در این غربت پرشور عراق
دیدمش باز که از مرکز اسرار آمد
شکرالله فنائی نمودی تا دوست
همچو جان باز بدین کلبه‌ی غمبار آمد

(همان: ۳۰۹)

احساسی که فنائی به دوست، همدم دیرینه و عزیزش داشته است وصف ناپذیر و ناگفتنی است. با بیانی شیوا و در قالب

تشبیهات متنوع از حسن جمال و راه وصالش یاد کرده است. بر همین اساس عشق و محبت به دوست بر اشعار فارسی حضرت پیر تخمسی نگاشته است که اینچنین آغاز می گردد:

چو شاه باده‌نوشان فرصتی روزی بدست آرد
سبو در دست ساقی پیاله در دست قمر دارد
نپاید دیر دید آندم که دل از دل خبر داد
(اگر لیلای من باری نقاب از روی بردارد
بسی عابد به جنونی ز خلوتگه بدر آرد)

(همان: ۳۱۵)

اوج احساس نوستالژیک و یادکرد دوران خوش زندگانی فنائی با پیر را میتوان در غزلی تحت عنوان " آرامگاه پیر" مشاهده کرد. در اواخر زمستان ۱۹۹۸م که برای زیارت عتبه مزار حضرت پیر به استنبول سفر کرده است بر حسن اتفاق در روزیکه مرقدش خلوت بوده است مدت زمان اندکی در آنجا باقی مانده و سپس غزلی در رثای دوست عزیز و یار و همدمش میسراید. بخشی از این ماتم سرایی بدین شیوه است:

چه خاکی هست با این عزت و تمکین و جاه
کاین حریم تربتش دل را شـده آرامگاه
تا گدای کوی او باشم در این دیر خراب
پشت پا خواهم زدن بر حشمت و بر ملک و جاه
دار فانی بی بها بنمود نزد یار

ما زین سبب دار بقا را کرد جای رختگاه

پس فنائی را چه باک از گردش دور فلک

تا چو او دارم پناهی در مقام دادگاه

(همان: ۳۵۶)

در مدت ایامی که پیر در بغداد اقامت داشته است فنائی با اهل و خانواده برای احوالپرسی و جویای حال پیر به زیارتش رفته و مدت ۱۲ روز در جوار پیر باقی مانده‌اند. در این ایام و تحت نام "غم جدایی" از دوست دیرینه‌اش یاد و از ایام وصال و غم هجران و دوری از دوست عزیزش مینویسد:

من دل سپرده تا کی ز کمیــن تنگنایی

بکشم زسینه آه و بخورم غم جدایی

چو غلامی فنائی به قبول دل رسیده است

ثور این دل چکیده بنهم کمی دواپی

(همان: ۳۶۱)

یکی دیگر از یادکردهای فنائی از دوستانش، شخصی بنام شیخ عبدالرؤوف بیژوهی می‌باشد که از بزرگان اهل طریقت بوده است. بیژوه، روستایی از توابع شهرستان سردشت است. در دو غزل "راهزن دهر" از نامه‌نگاری خود و شیخ بیژوهی یاد کرده است که در آن از چرخش روزگار و راهزنی دهر به ستوه و از اوضاع نابسامان خود از دوری دوست میگوید:

در خاک موطن ما هر روزه آفتابی است

در ظلمت شب—انگه رخسار ماهتابی است

دست ازل که جودش بر مهر دوم آمد

حمدش کجا توان کرد آن کس که چون جناب است
(همان: ۲۹۶)
شاعر هرزگاهی از دوست صمیمیش یادی کرده و برای همدیگر
نامه‌هایی ارسال کرده‌اند. در جواب یکی از نامه‌های شیخ
عبدالرؤف بیژوهی چنین نوشته است:

ای بسا راهزن دهر دراین خاک و مرزوبوم
در قافله‌ی گلرخان ما فتاده به صد خصوم
در پایان نامه نیز این بیت را آورده است که از پستی و
فرومایگی خبیثان مینالد:

بوی خبیث این بدان همچو درد
در طبع و مشام فنائی بتر از بوی گند ثوم

(همان: ۳۴۳)
فنائی جدای از این دوستان و همفکران بسیاری داشته است و
برحسب ضرورت و برای بیان افکار خویش با آنها نامه‌نگاری و از
آنها یاد کرده است یکی از این دوستان شیخ امین نقشبندی شاعر با
تخلص "بیوه‌یی" می باشد که یکی از برادران حضرت پیر است. در
غزلی تحت عنوان "خانه‌ی افسانه" از تمسک خویش و ارادتش به پیر
مینویسد تا که دغدغه فکری بیوه‌ی را که گویا در آغوش حرص و
طمع قرار و گرفتار آمده است رفع بنماید. این یادکرد بدین شیوه
است:

این خانه‌ی افسانه که می بینی چنین است
عیش و طربش دامگه روز پسین است
گر دست دهد ملک جهانبخش که دگر بار
در ذکر مدار قمر و دور زمین است

اکنون که فنائی همه عمرش به هدر رفت
 شوریده دل و عاجز و غمبار و حزین است (همان: ۳۰۴)
 یکی دیگر از کسانیکه فنائی، در دوران هجرت و ایام دوریش از
 موطنش از وی سخن به میان آورده است، ملا کمال برادرزاده‌اش
 است که در ابیاتی، از احترام و محبوبیتش میگوید. برحسب روایت
 خود شاعر، برادرزاده‌اش ملا کمال به دیدارش رفته است و
 خاطرنشان شده است که من بازگشته و پدرم بیدارت خواهد آمد
 ولی انتظار سر نیامده و هیچ یک از اهل خانواده‌اش به دیدارش
 نیامده‌اند. در غم دوری از خانواده و برحسب میل و علاقه وافری
 که به آنها داشته است از آنان یاد میکند و ترس از دست دادنشان
 را به تصویر می کشاند:

هالالم رفت و پدرم هم نیامد
 در این غم جان من عمرم سرآمد
 ز جان جان بریدم در غریبی
 چه شد جان و دلم از در نیامد
 زمانی رفت و من چشم به راه است
 ز هر دو دیده‌ام یک هم نیامد
 صبوری اگر نباشد چاره کو؟
 حبیبم رفت و محبوبم نیامد

(همان: ۳۱۱)

بخشی از اشعار فارسی فنائی به یاد دوستان اختصاص داده
 شده است که گاهی نام دوست را بر زبان آورده و گاهی هم به
 کلمه "دوست" بسنده کرده است. در غزلی تحت عنوان "روی حیا" از
 دوستی یاد کرده که مشخص نیست چه کسی است در کجا زندگی

می نماید؟ اما در قالب جوابیه‌ای به نامه‌اش پاسخ داده است و به شرح عقایدش پرداخته است:

من که خود ناکسم پیش کسان چون روم
کاش ندیدی مرا تا به ابد مادرم
باری الهـا به تـو روی آوردم
جرم فنائی ببخش گرچه ز سگ کمترم

(همان: ۳۳۹)

نوستالژی غم و حسرت پیری و مرگ اندیشی

فنائی، شاعر صدای سخن عشق است؛ عشقی که با فراق و هجران همراه است که به موجب آن از روزگار و چرخ گردون دون و پست شکوه‌ها سر داده و عاشقی و شیدایی خویش را بر همگان آشکار می‌سازد. عاشق بر گذشته خویش و ایام جوانی و دلبری حسرتها خورده و پیوسته در یاد مرگ است و به مرگ و فنا می‌اندیشد. خود را پیر و عاجز و ناتوان نگاره و از ایام سالخوردگی می‌گوید و مینویسد، این احساس و تمایل در اشعارش نمایان است. آنچه در باب مرگ اندیشی در اشعار فنائی به چشم می‌خورد جدای یادکرد از مرگ جسمانی و رخت بر بستن تن، از مرگی به عنوان "مرگ روح و روان" سخن به میان آورده است که آهسته و در انزوا رخ می‌دهد. این همان یاد عارفانه از مرگ زیستی است. شاعر جدای از این در ماتم از دست دادن و مرگ پیر، احباب و یارانش اشعاری سروده است و با بیانی شیوا و رسا و پر از شور و هیجان از آنها یاد میکند. از طالع و بخت خویش شکایت کرده و مرگ را به جان خریده و تنها امیدش طلوع خورشید روی یار است که جانی دوباره به او ببخشد:

ز خود بگذشتم اول در ره عشق
 که بلکه ببینم از او من وفا را
 علی رغم عدو ای جان باشد
 صبوری گر دهند ملک بقا را
 اوقات ناهنجار ما هر دم بسستی می رود
 این نجم نحس طالع از بام پستی می رود
 در بیابان فراق جان بلب آمد همی
 تشنه لب آری نمی فهمد سراب از آب را
 کاش بر ما میزدی خورشید رویت پرتوی
 مردگان را باز بنمودی شراب ناب را

(همان: ۲۸۷)

نمونه بارز مرگ اندیشی فنائی در تخمیزی که بر غزلی از
 حافظ نوشته است نمایان است که با ردیف "میرمت" سروده شده
 است:

روی بنما جان من بر روی والا میرمت
 صف شکن لاف را بر زلف و سیما میرمت

(همان: ۲۸۸)

در غزل "خانه‌ی افسانه" از سپری شدن ایام جوانی و عیش و
 طرب میگوید که به هدر رفته است؛ ایامی که جمله همانند دام و
 کمین است. تنها راه نجات لطف باری تعالی است. شاعر از
 شوریدگی، حزینی، عاجزی از سر رسیدن خزان، فصل مرگ و زوال
 سخن گفته است:

این خانه‌ی افسانه که میبینی چنین است
 عیش و طربش دامگه روز پسین است

یارب مددی راهنمایی بفرستم
بی لطف تو هیچ نه دنیا و دین است
فردا که خزان است و نماند گل و سنبل
بی سود بود تا که هنگام مزار است

(همان: ۳۰۴)

پیوسته از مرگ و نیستی یاد کرده است، اکثر مضامین
غزلیاتش سپری شدن روزگار است. از انسان میخواهد از خواب
غفلت بیدار، به فکر انجام اعمال خیر و توشه آخرت باشد.
تا کی سر خجلت بدر عذر نیارید
در دامنه‌ی کوه خطا تخمی نکارید
کوتاه نظری باشد اگر دل نسپارید
عمرت سپری گشت که داری بسر آرید
غافل زدهام تیغ اجل گشته‌ی تا چند
برخیز دراین عیش عبث خفته تا چند

(همان: ۳۰۹)

در مناجاتهایش به شیوه‌ی رباعی و در غزل "بهار حسن" سال
۱۹۹۵م هنگامیکه در بیمارستان جراح پاشای ترکیه بستری بوده
است از سرگذشت و سرانجام خود چنین میگوید:
سر خجلت از این رو بردارم
که در دفتر همه جز بد ندارم

(همان: ۳۸۱)

نمونه بارز و بسیار آشکار مرگ اندیشی فنائی رباعیست که بر
رباعی از کتاب "تحفه‌الاریب" نگاشته است و در باب مرگ جسمانی
و روحانی چنین زیبا سروده شده است:

موت را هم به نیکی بنگرند
نیست فاعل جان ز تن بیرون برند
پس بدقت باز کن چشم دلت
فاعل کل خالق کل بشمرند

(همان: ۳۹۰)

نوستالژی بازگشت به طبیعت

فنائی از طبیعت به دور نبوده است و در اشعارش گاهی از طبیعت و نمادهایش برای ذوق شاعری و الهام بخشیدن به سروده‌هایش سود جسته است. از گل و لاله و شمع و نگار و بلبل و پروانه و گلزار و فصل بهار گفته و در غزلیاتی بنام "بلبل چمن" و "بلبل بیچاره" و "گلشن شادی" از حسرتی که از طبیعت به دور است و شوریده حالی خویش سخن به میان آورده است، از برگ گلی صدها داستان عاشقانه دارد، بازگشت و یادکردی بسیار زیبا به طبیعت دارد:

هرجا که گل و لاله و نگار است
بلبل ز چمن عاشق و پروانه هزار است
ساقی ز می باقی بیا چاشنیم ده
تا فرصت گلزار و رنگ بهار است
بشنو از بلبل که این بیچاره‌ی شوریده بال
با زبان حال میگوید که ای نیکو خصال
من زبرگ هرگل صد داستان دارم ز عشق
ناز از وی راز از من تاکنم ختم مقال

(همان: ۳۳۰)

بررسی نوستالژی جمعی در اشعار فنائی

شاعران با یادکرد از خاطره جمعی که ریشه در تاریخ و فرهنگ دارد و با بازگشت به تاریخ، اسطوره و افسانه، آثار تاریخی، داستانها و شخصیت‌های جهانی و بومی، مضامینی بدیع خلق و آفریده‌اند. بنابر شواهد شعری، فنائی از شاعرانی است که با داستانهای غنایی، حماسی و اسطوره و باستان شناسی آشنایی داشته است و با بهره‌گیری از تاریخ به ذکر و یاد برخی از رویدادها پرداخته که در این مبحث مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

نوستالژی گذشته اساطیری و افسانه‌ای

افسانه‌ها و رمزهای افسانه‌ای در تخیل و شاعری از اهمیت والایی برخوردار هستند. افسانه‌ها گاهی مربوط به قوم و ملت خود شاعر بازگشته و گاهی هم، در زمره‌ی افسانه‌های جهانی است که در میان تمام اقوام و ملل شناخته شده و تداعی کننده معانی بدیع فکری هستند. چنان استنباط میشود که فنائی با اساطیر و افسانه‌ها و رموز آشنایی کافی داشته و با الهام از یاد آنها به زیباشناختی اشعارش افزوده است. شاعر با یادکرد از گذشته قهرمانان و شخصیت‌های افسانه‌ای و اساطیری در راستای زیبایی بخشیدن به اشعارش سود جسته است. از جمله: اسکندر و دارا، خضر و سلیمان، سیمرغ، گنج و اژدها، دیو، دد و اهریمن.

در دائره‌ی کون اگر بدنایم است
در عالم اشباح اگر ناکامی است
یا طائر وحش—تزده‌ی در عالم
پابند جفا ملعبه‌ی هر دامیست

(همان: ۳۰۱)

گنج مقصود ار بخواهی رنج بر
گنج را بی رنج هرگز کس ندید
صد تو چو سیمرغ زیرک بود و رفت
در پس قاف فنا شد ناپدید

(همان: ۳۱۳)

با طول دهر چاشنی زهر حسرت است
افسوس و داد از این دیو نحس و شوم
دیربست که در گیرودار دست اهریمن
افتاده به صد رنگ وطن گشته همچو موم
بوی خبیث این بدان همچو درد
در طبع و مشام فنائی بتر ازبوی گند ثوم

(همان: ۳۴۳)

ولی دست قضا را جز رضا هرگز علاجی کو
که خواه اسکندر و دارا و خضر و سلیمانست

(همان: ۳۴۶)

نوستالژی بازگشت به داستانها و شخصیتها

بر همگان واضح و مبرهن است که از آغاز جهان آفرینش تا بحال وقایعی روی داده است که در قالب داستانهای تاریخی در متون دینی و غیردینی شرح آن آمده است. شخصیتهایی وجود دارند که هریک نماد و سمبلی است و چهره جهانی به خود گرفته‌اند. در اشعار فنائی، ذکر یک خاطره تاریخی با یاد از داستانها و برخی شخصیتها بوضوح دیده میشود. این نماد و رمزا در غزلیات عاشقانه الهام بخش تشبیهات و استعارات بدیعی است و نماد مقاومت و گاهی عشق ورزی و زیبارویی است. فنائی از داستانهای

دینی و غیردینی و شخصیت‌های زیر یاد کرده و اشعاری نغز سروده است: یوسف و زلیخا، طوفان نوح و کشتی نجات، سلیمان، لیلی و مجنون، خضر، منصور حلاج. حال برخی از شواهد شعری را می‌آوریم:

ای که برعالم زده‌ی خورشید رویت تاب را

همچو یوسف برده از دلها قرار تاب را

(همان: ۲۸۷)

بنگ‌تر که جودی ما فرح‌ترین مآبی است

نوح نجات ما را در شهر عاشقان بین

(همان: ۲۹۵)

شکر حق آخر در بتخانه چون میخانه شد

همچو مجنون در ره دلبر دلم دیوانه شد

(همان: ۳۲۰)

امیــــدی در دل رنجـــــورم آمد

که خضر زنده در دیجورم آمد

(همان: ۳۷۸)

هر چند به فــــتوای تو ای قاضی شهر

منصور نیم نزد تو منصور شدم

(همان: ۳۴۰)

کجایی ای سلیمان حشمت این دم مور مهمان است

من بیدل اگر دورم همی تقصیر دربانست

(همان: ۳۰۵)

نوستالژی بازگشت به مکانها و رویدادهای تاریخی

فنائی با یاد از گذشته تاریخی، اماکن و رویدادها، شعر و تاریخ را پیوندی دوباره بخشیده است. از برخی مکانهای تاریخی و وقایع و رویدادها یاد کرده است که در حافظه‌ی ابدی تاریخ به ثبت رسیده و ماندگار شده‌اند. با یاد از این خاطره جمعی، احساسی نوستالژیک به اشعارش بخشیده و خواننده را با یادکرد از آنها به همان اماکن و دنیای گذشته برمیگرداند. اکثر مکانهای یاد شده مربوط به داستانهای تاریخی و دینی است که در متون تاریخی و ادبی مطالعه کرده‌ایم. از جمله این یادکردها میتوان به کوه طور، داستان حضرت موسی، کعبه، کوه قاف، ملک سلطان محمود، بوتان، بغداد، مزار شیخ عبدالقادر گیلانی اشاره کرد. حال برخی از شواهد شعری:

واژگون بخت است جانا آنکه ازکوی تو دور

شکر لله تا رهم افتاد اندر کوی طور

(همان: ۲۸۹)

اقتباس از طور سینا کرد موسی لاجرم

گرچه نبود بیش از سنگ و همان مشّت گلی

(همان: ۳۶۹)

یار دلدار من اکنون ز وطن دور شده

غوث فریادرسم حالیه دربغداد است

(همان: ۲۹۶)

نوح نجات ما را در شهر عاشقان بین

یعنی (جزیر بوتان) در لحد نیمه خوابی است

در (باتیکو)ی ترکان غیر از مقام جانان

هرجا که پانهادم بحریست یا سرابی است
(همان: ۲۹۵)

هم اینم بستری در آستانه
بدست اینهمه ترکان زبونم
یکی ترک و یکی تاجیک مشرب
به دادم کی رسند اینها کنونم
(همان: ۳۴۲)

در طواف کعبه و سیر صفا
تا به مروه چند قدم باید دويد
(همان: ۳۱۲)

بر گلستان رخت بلبل زرین منقار
ملک محمودی تو همچو ایاز
(همان: ۳۲۴)

تا زبیت الله دل یابم ندای لاتخف
کاندیرین محفل روا باشد نیاز هر دلی
(همان: ۳۶۹)

نتیجه‌گیری

پس از بررسی فرایند نوستالژی در اشعار فارسی فنائی نتایج
بدست آمده را میتوان اینچنین استنباط و ارائه نمود:
- فنائی در زمره شاعران معاصر سنت گرا و یکی از قله‌های
برافراشته و آیینیه تمام نمای زبان و ادبیات فارسی است.

- در غزلسرایی از سعدی و حافظ متابعت کرده و از لحاظ سبک و محتوا بیشتر شبیه به دوره بازگشت ادبی است.
- زبان نوستالژیک در اشعارش بسیار محسوس و قابل تأمل است که این خود بدان دلیل است که شاعر مهارت کافی و وافی در فنون بلاغت و صنایع ادبی را داشته است.
- مؤلفه‌های نوستالژی دلتنگی از دوری یار، غم غربت و دوری از وطن، حسرت بر پیری و مرگ اندیشی و گذشته اساطیری و تاریخی بوضوح در اشعار فنائی نمایان است.
- پربسامدترین نوع نوستالژی در اشعار فارسی فنائی، عبارت است از نوستالژی فردی دوری از یار. فراق و دوری از معشوق بارزترین نوع نوستالژی در اشعارش است.
- در باب نوستالژی جمعی، فنائی از تاریخ و فرهنگ سرزمین خود و دیگر ملل باخبر و آگاه بوده است و با خاطره‌گویی و یاد از گذشته اساطیری و افسانه‌ای، و شخصیت، داستان و مکانهای تاریخی، اشعاری دربرگیرنده‌ی مؤلفه‌های نوستالژیک سروده است.

منابع

- ئه‌حمده، نه‌وزاد (۲۰۱۵) فره‌نگی زاراو‌ه‌کانی ئه‌ده‌ب، چاپی یه‌که‌م، سلیمانی: غه‌زه‌لنوس.
- آریانپور کاشانی، عباس (۱۳۶۹) فره‌نگ کامل انگلیسی-فارسی، جلد سوم، تهران: چاپخانه‌ی سپهر.
- _____ (۱۳۸۱) فره‌نگ فشرده انگلیسی به فارسی یک جلدی، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- آشوری، داریوش (۱۳۸۱) فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز.
- باطنی، محمدرضا و دیگران (۱۳۷۲) واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، فرهنگ معاصر، تهران: چاپ چهارم.
- بهابادی، سید علی رضوی (۱۳۸۲) فرهنگ زبان فارسی چاپ چهارم، تهران: انتشارات بهاباد.
- پروینی، خلیل و اسماعیلی، سجاد (۱۳۹۰) بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر احمد عبدالمعطی حجازی و نادر نادرپور، فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی- دانشگاه رازی کرمانشاه، سال اول و شماره‌ی ۲.
- پورافکاری، نصرت الله (۱۳۸۲) فرهنگ جامع روانشناسی و روانپزشکی، انگلیس - فارسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- تاهیر، محمد علی (۲۰۱۱) روانین له دهق، به‌رئو به‌رئتی چاپ و بلاوکرده‌ی سلیمانی: چاپخانه‌ی که‌مال.
- حاجی زاده، مهین (۱۳۹۴) بررسی و تحلیل نوستالژی در شعر بلند الحیدری، دو فصلنامه علمی- پژوهشی نقد ادب معاصر عربی، سال پنجم، پیاپی ۸.
- حسن، محمد فریق (۲۰۱۲) ئه‌زمونی چیرؤکنووسین، چاپی یه‌که‌م، سلیمانی: به‌رئو به‌رئتی چاپ و بلاوکرده‌ی سلیمانی.
- خزنه‌دارلو، محمد علی و خوش ضمیر، راضیه (۱۳۹۳) بررسی مفاهیم نوستالژیک در اشعار سیاوش کسرایی، پژوهشهای ادبی و غنایی، دوره ۲، شماره ۲.
- رهبر، خطیب (۱۳۸۶) غزلیات حافظ، تهران: صفعلیشاه.

- روشنفکر، کبری و اسماعیلی، سجاد (۱۳۹۳) بررسی تطبیقی
نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی، دو فصلنامه
علمی - پژوهشی پژوهشهای ادبیات تطبیقی، دوره ۲، شماره ۲
پیاپی.
- سعید، صدیق (۲۰۱۲) له غوربه‌تی شوینه‌وه بو غوربه‌تی
روچ، چاپی یه‌که‌م، هه‌ولیر.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹) تلقی قدما از وطن، مجله
نقد ادبی بخار، سال دوازدهم، شماره ۷۵.
- طاهرینیا، علی باقر و عباسی، نسرین (۱۳۹۰) بررسی پدیده‌ی
نوستالژی (غم غربت) در اشعار ابن خفاجه، پژوهشنامه‌ی ادب
غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال نهم، شماره ۷ هفدهم،
پاییز و زمستان.
- عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۷۸) غم غربت در شعر معاصر،
نشریه علمی پژوهشی گویا، سال دوم، شماره ۶.
- کاتب، مه‌لا عبدالله (۲۰۰۶) دیوانی فهنایی، ئاماده‌کردنی عابد
عبدالله مصطفی، هه‌ولیر: چاپخانه‌ی وه‌زاره‌تی کشتوکال.
- کامیاب، مرجان و محمدی، سمیه (۱۳۹۵) بررسی فرایند
نوستالژی در اشعار محمدمبین شیخ الاسلامی "هیمن" پژوهشنامه‌ی
ادبیات کردی، سال دوم، شماره ۳.
- مامه‌ند، سوّران (۲۰۱۴) نۆستالژیا له شیعرى هاوچه‌رخى
کوردیدا به نمونه شیعره‌کانى "عه‌بدوّلّا په‌شیۆ" و "ئه‌نوه‌ر قادر
جاف" و "سه‌باح ره‌نجدهر"، نامه‌ی دکتۆرا، کۆلیژی زمان، زانکۆی
سه‌لاحه‌ددین.

- موسوی، سیدکاظم و شمسی، حسین (۱۳۹۰) نوستالژی در اشعار سنایی، مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، شماره ۱۶.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۷) فرهنگ فرانسه - فارسی، تهران: صفعلیشاه.
- نورایی، الیاس و شریفیان، مهدی (۱۳۹۲) رویکردهای نوستالژیک در شعر م.سرشک، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال یازدهم، شماره بیستم، بهار و تابستان.

Nostalgia and its Components in Fana'i's Poems

Abstract

This article is about a research on nostalgia and its components in the poems of Fana'i, a classic and contemporary Persian poet. Nostalgia or homesickness, which has a psychological tendency today, has taken a high and significant position in the literary criticism. Nostalgia, recollection of the close and far past, mourning loss and reunion times, fear of old age and collective memories and thought of death consist the most prominent subject and themes of Fana'i poetry. This research, apart from describing the poet's works and position in the Persian literature, aims to deal with nostalgia and its function in Fana'i's Persian poems and, also, it aims to examine and study different types of nostalgia such as personal and collective in his poems.

Keywords: Fana'i, nostalgia, individual, collective, homesickness, regret.

الغربة وأثرها في قصائد الشاعر (فنائي)

المخلص:

يتناول هذا البحث مسألة الغربة و الحنين إلى الوطن وأثرها في قصائد الشاعر الفارسي الكلاسيكي و المعاصر (فنائي) و يكتسب موضوع الغربة و الحنين إلى الوطن او ما يسمى ب(نوستالجيا) التي لها انعكاس سيكولوجي إلى يومنا هذا, ويحتمل مكانة مرموقة و بارزة في النقد الادبي.

فالحنين إلى الوطن يعيد إلى الأذهان زمن الماضي القريب و البعيد و الفقدان والحزن و كذلك وقت لم الشمل, والخوف من تقدم العمر و جمع الذكريات والتفكير بالموت و كل هذه الموضوعات يكون لدى الشاعر مفوى السمة الشعرية للفنائى .

وحاول البحث بغض النظر عن دراسة حياة الشاعر فى ضوء الأدب الفارسي و التعرّف بأدب الغربة و أنماطها فى أشعار (فنائي) الفارسية وأنواع أدب الغربة الفردية منها و الجماعية و دراستها.

الكلمات المفتاحية:

فنائي , الغربة , الفردية , الجماعية, الندم